بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 19 فروردین 1397.

خب در مورد وثاقت ابو الجارود صحبت می کردیم. عرض کردیم که ابو الجارود را یک سری قرائنی می شود بر وثاقتش ذکر کرد. یکی از آن قرائن وقوع در اسناد فقیه است. یک موقعی ما وقوع در اسناد فقیه را به طور کلی ملاک قرار می دهیم چهار بار در فقیه به عنوان زیاد بن منذر یا به عنوان ابو الجارود واقع شده است. این چهار جا واقع شده است این ثقه است. یک موقعی به دلیل این که در اول اسناد فقیه واقع شده است آن را استدلال می کنیم دو جا به عنوان زیاد بن منذر در اول اسناد فقیه واقع شده است. این هم یک نحوه استدلال و استدلال سوم این است که چون در مشیخه فقیه طریق دارد به ابو الجارود آن را ملاک قرار می دهیم آن هم یک استدلال دیگری است. این استدلالات سه استدلال مختلف است ولی یک سری مبانی مشترک دارند که بعضی هایش بعث هایشان شبیه هم است. اما این که شخصی که در اسناد فقیه واقع است این باید ثقه باشد این را ممکن است استدلال بر او به جهت عبارتی هست که مرحوم شیخ صدوق در مقدمه دارد. می گوید که در مقدمه اشاره می کند که من این کتاب را برای یک کسی که درخواست کتاب کرده بود نوشتم نص له هذا الکتاب بحذف الاسانید لعلی تکثر طرقه و ان کثرت فوائده اینها را حالا کار ندارم و لم اقصد فیه قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه. ظاهرا رووه است. یعنی تحمل کردن. دیگران برای آنها این را تحمل کردن. روایت یک مرحله ادا دارد یک مرحله تحمل دارد. این می گوید همه آن روایت هایی که دیگران آن روایت ها را برای این آقا روایت کرده اند و این آقا را راوی قرار داده اند. رووه، مجهول. رووه یعنی رواه غیرهم ایاهم لهذه الروایه. یعنی منی که روایت را برای یک کسی نقل می کنم من آن شخص را راوی قرار دادم. یعنی او را متحمل حدیث

سؤال:

پاسخ: رووه یعنی این مجهول است. جمع است یعنی مصنّفین همه آن چیزهایی که برای آنها روایت شده است یعنی یک کسانی آنها را برای آنها روایت کرده اند. رووه مجهول است روی رواه رویا رووه. هـ آمده است مفعول دومش است. یعنی حالا من ملعومش را بگویم

سؤال:

پاسخ: رووه یعنی ایراد جمیع ما رووه. روی رویا رووه.

نه من خیال می کردم دارید معلوم می خوانید. من متوجه جهت مجهولش نشدم. مجهول باید باشد من خیال می کردم معلوم این که نمی شود معلوم باشد بهر حال عذر می خواهم

یعنی روی دیگران این روایت را برای این ها این جوری است. روی رویا رووه بله.

و لم اقصد فیه قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه بل

اینها رووه ضبط کرده است در این نسخه چاپی نه رووه ظاهرا نیست. یعنی همه آن چیزهایی را که تحمل کردند آنها را مصنفین نقل می کنند. ولی من بنایم این نیست که هر چی تحمل کردم نقل کنم. بل قصدت الی ایراد ما افتی به و احکم بصحته. و اعتقد فیه انّه حجهٌ فیما بینی و بین ربی تقدس ذکره و تعالی قدرته. خب این از این عبارت استفاده شده است که ایشان به روایت هایی که در فقیه هست به همه این روایت ها فتوا می دهد. بنابراین کسی به این استدلال کند که چون به روایت های ابو الجارود فتوا می دهد پس ابو الجارود را ثقه می داند. البته این استدلال یک اشکال که خب حالا به روایت یک نفر فتوا دادن الزاما به این معنا نیست که او را ثقه می داند. ممکن است شخصی را ثقه نداند ولی فتوا که به آن می دهد به جهت قرائن خارجیه باشد. مرحوم آقای خویی به یک بیان دیگری در این جور موارد اشکال کرده اند. ایشان می گویند که

ایشان در بحث این که آیا مشایخ صدوق اعتبار دارند یا خیر فرموده اند که این که بعضی ها گفته اند مشایخ صدوق ثقه هستند درست نیست صدوق از ابو نصر ظبی به نظرم احمد بن حسین ظبّی است روایت می کند آن خودش هم تصریح می کند که ما رأیت انسب منه خیلی ناسبی بود و اینها با این حال از او روایت می کند. بنابراین این دلیل بر وثاقت نیست. و این یک اشکالی که مطرح می کند و یک جای دیگری در بحث این که اگر اصحاب به روایت یک نفر عمل کنند ایا دلیل بر وثاقت هست به یک تعبیر دیگر تعبیر کرده است. ایشان می گوید که قدما قائل به اصاله العداله بودند. بنابراین روایتشان از یک نفر دلیل بر این نیست که او را ثقه می دانستند. ممکن است چون قائل بودند به حجّیّت قول هر کسی که امامی ای که لم یظهر ضعفه بنابراین با وجودی که او را توثیق نمی کردند ولی چون ضعفشان برایش ثابت نشده است روایتش را حجت می دانستند آن را آورده اند. یعنی فوقش این است که روایت کردن دلیل بر این است که فتوا می دا دند. فتوا دادن ممکن است به استناد این قاعده حجّیّت روایت کل امامی لم یظهر منه ضعف و لم یرد فی ذمه قدحٌ باشد نه به جهت این که او را ثقه می دانستند. این بیاناتی هست که مرحوم آقای خویی مطرح می فرمایند. این بیانات ناتمام است. من در جای خودش مفصل ناتمامی این بیانات را بیان کردیم اینجا فهرست وار نکات بحث را اشاره می کنم تفصیلش در جای خودش. اولا یک نکته ای قبل از این بگویم این که ما می گویییم مشایخ صدوق ثقه هستند مراد یک دانه روایت دو دانه روایت نقل کردن نیست. مراد از مشایخ صدوق کسی است که صدوق از او زیاد روایت کرده باشد. و الا تک و توک روایت دلیل بر چیزی نیست. بنابراین اساسا کسانی مثل ابو نصر ظبی که روایات صدوق از او کم است داخل در بحث نیست کلا. آن یک نکته.

سؤال:

پاسخ: چون در واقع آن که ما به عنوان اماره وثاقت می دانیم این است یعنی کسانی که مثلا گفته است که فلان شخص ثقه است چون شیخ صدوق است نه این که یک روایت شیخ صدوق یعنی اکثار روایت صدوق از یک نفر دلیل بر وثاقت است. و الا تک روایت دلیل نیست.و اصل این هم نکته اش این است ممکن است تک روایت به قرینه اعتماد خارجی باشد ولی تعداد روایت وقتی زیاد شد نمی گویند نمی شود در همه این روایت های زیاد به اعتماد قرائن خارجی توثیق کرده باشد. ما نحن فیه هم در مورد ابو الجارود اشکالش در واقع این است که تعداد روایت هایی که صدوق در فقیه از آن دارد کلا چهار تا است. تعدادش تعدادی نیست که زیاد نیست که بتوانیم بگوییم حتما به اعتماد قرائن خارجیه نبوده است و به اعتماد وثاقتش بوده است. بنابراین اصل نقض کردن به ابو نصر ظبّی و اینها خارج از آن محطّ کلام است. این یک نکته. نکته دوم این که اگر به فرض همین کسانی را هم که یکی دو تا روایت از آنها نقل می کند صدوق ثقه بدانیم ابو نصر ظبّی نقض نیست. چون ابو نصر ظبّی نمی دانم چهار تا پنج تا الآن دقیق یادم نیست چهار تا یا پنج تا روایت از او در کل کتب صدوق است اگر به آن مراجعه کند تقریبا همه روایت هایش در فضائل اهل بیت است. مثلا آقای خویی ان روایتی که ادرس می دهد آن روایت در کرامتی از امام رضا است. صدوق می گوید که این استاد من که انقدر ناسبی بود با این که ناسبی بود این کرامت امام رضا را نقل می کرد. ما این که می گوییم اساتید صدوق ثقه هستند در جایی که یک قرینه این چنینی بر صحت خبر وجود دارد را نمی خواهیم بگوییم. این مشخص است. بحث سر این است که اصلا در جایی که فضائل اهل بیت دارد نقل می کند هر چه شخص ناسبی تر باشد نقل روایتش بهتر است. بحث سر این است جایی که هیچگونه نکته خاصی بر نقل نباشد به طور طبیعی نقل کردن از یک نفر دلیل بر این است که او را ثقه می دانسته است. حالا به تعبیر دیگر ما می گوییم نقل از یک نفر دلیل ثقه دانستنش است ولو در آن خبر. و ثقه دانستن در آن خبر گاهی اوقات دلیل این است که کلا ثقه است. گاهی اوقات دلیل بر این نیست که کلا ثقه است. در مورد غیر امامی ای که ناسبی ای که روایتی در فضائل اهل بیت نقل میکند این معنایش این است که در آن روایت ثقه بوده است و راستگو بوده است و راستگو بودن در خصوص آن خبر در این مورد هم استفاده می شود ولی راستگو بودن در خصوص آن خبر در بعضی از موارد ملازم است با راستگو بودن علی وجه الاطلاق در بعضی از موارد ملازم نیست با راستگو بودن علی وجه الاطلاق. چون ممکن است به قرائن خارجیه باشد راستگو بودن در آن خبر که ما قرائن خارجیه می فهمیم که اینجا راست گفته است. این معنایش این نیست که حتما جای دیگر هم راست گفته باشد. اینجا جایی که یکی از قرائنی که می تواند دلیل باشد که شخص راست گفته است. مخالفت مضمون خبر با اعتقاد راوی است. اگر مضمون خبر با اعتقادش مخالف باشد هر چه فاصله بین مضمون خبر با اعتقاد راوی بیشتر باشد دلالت این نقل بر راستگو بودن بیشتر می شود. به تعبیری این همان نکته ای است که معروف به عنوان ضرب المثل معروف الفضل ما شهدت به الاعدائوا این نکته است کأنبه انقدر گاهی اوقات فضیلت یک نفر معروف می شود و مسلم می شود که حتی اعدا هم نمی توانند از این فضیلت چشم پوشی کنند چون اگر بکنند خودشان تکذیب می شوند. مادح خورشید مداح خد است که خلاصه چشمم نامرمد است چشم من کور نیست خودم را دارم در واقع کسانی که به اصطلاح مدح یک شخصی می کنند که بر خلاف عقیده شان این است می خواهم بگویم که من چیز نیستم این جور نیست که نفهمم دلیل بر فهم خودشان که چشم من بینا است بنابراین نقضی که مرحوم آقای خویی می کنند نابجا است. این یک نکته نکته دوم بحثی که آقای خویی مطرح می فرمایند که ممکن است به دلیل روایت کردن به روایت یک نفر به جهت این باشد که فوقش دلیل بر معتمد و مفتی بودن این روایت می کند و مفتی بودن دلیل بر این نیست که راوی را ثقه می داند. ممکن است به جهت این باشد که قائل به حجّیّت خبر کل امامیٍّ لم یظهر منه فسقٌ لم یظهر منه ضعفٌ و لم یرد فی حقه جرحٌ باشد. این را خب ما در جای خودش بحث کردیم که این مسلک مسلک نادری در میان قدما است بعضی از کسانی بوده اند که یعتمد المراسیل به مراسیل اعتماد می کردند و اینها ولی آنها یک گروه خاصی بودند به عنوان اصلا نقطه ضعف در کتب رجالی در مورد آنها که فلانی یعتمد المجاهیل نمی دانم یعتمد المراسیل امثال اینها که آن هم بحثش در جای خودش شده است. بنابراین بحث این است که اگر یک جایی اکثار روایت باشد دلیل بر این است که مکثر روایت از ثقه آن را مکثر روایت از یک شخصی مروی عنه را ثقه می داند. ولی ما نحن فیه اشکال صغروی دارد آ که ابو الجارود همچین اکثار روایتی از او نشده است. البته یک ان قلت و قلت هایی اینجا هست چون

سؤال:

پاسخ: حالا مراجعه نکردم مواردش را. مواردش را ندیدم که ببینم این در چه حد است اتفاقا می خواستم ببینم ولی یادم رفت. چون اینها دخالت دارد که آیا روایت هایش مثلا مستحبات است منفرد هست واجبات هست اینها را یادم رفت نگاه کنم. پس وقوع در اسناد فقیه دلیل بر وثاقت ابی الجارود ظاهرا نیست حالا یک مقداری نگاهش می کنم بحث را تکمیل می کنم. اما در اول اسناد فقیه واقع شده اند یا اینکه در مشیخه به خص طریق داشتن این نکته را هم بگویم که بین این دو تا تلازم نیست یا بعضی افراد هستند در اول فقیه واقع شده اند ولی در مشیخه نامشان واقع نشده است. اینها دو ضابطه هستند. البته برای هر دو این روش ها یک استدلال واحد وجود دارد. آن این است که از عبارت شیخ صدوق ممکن است کسی برداشت کند که کسی که اول اسناد فقیه واقع است یا در مشیخه به آن طریق دارد آن معتمد است. به دلیل این که ایشان در همان مقدمه بعد از آن عبارتی که نقل کردم می گوید و جمیع ما فیه مستخرجٌ من کتب مشهوره علیه المعول و الیه المرجع. معول و مرجع هر دو مصدر نیمی هستند. مرجع ظاهرا باید باشد.

مرجع به معنای اسم مکان را نمی گویم مصدر نیمی اش مرجَع است یا مرجِع است نمی دانم.

خب و الیه المرجِع.

خب به این استدلال شده است. ولی این استدلال پاسخ این استدلال این است که مرحوم آقای خویی مفصل این استدلال را پاسخ دادند و من هم این استدلال را با اضافاتی در این مقدمه برنامه درایه النور آوردم. چکیده اش را می گویم تفسیرش را آنجا مراجعه کنید. چکیده اش این است که ما دلیل نداریم که هر کسی که آقای خویی دو تا الآن یادم نیست آقای خویی یعنی دو تا اشکال روی مبانی آقای خویی می شود اینجا مطرح کرد. یک اشکال این که درست است یک اشکالش را ما قبول نداریم. یکی این که خب این استدلال مبتنی بر این است که هر کسی که اول سند باشد یا هر کسی که در مشیخ به او طریق ذکر شده باشد صاحب کتابی باید باشد که شیخ صدوق از کتاب او اخذ کرده است. در حالی که این مطلب درست نیست. درست است که همه منقولات مشیخه از کتب مشهوره گرفته است ولی آن مأخذش را حتما اول سند ذکر می کند یا در مشیخه به او طریق ذکر می کند این ما دلیل نداریم.

سؤال:

پاسخ: طریق به این شخص ذکر کرده است ولی این شخصی که اول سند هست این آیات صاحب کتابی هست که از کتاب او اخذ شده است

سؤال:

پاسخ: آن هم صاحب کتاب است. فرض کنید ببینید مثلا از کافی گرفته است کافی سندش را رسانده است به حریز بن عبد الله. ایشان اول سند را به حذیر بن عبد الله قرار داده است این نه این که از کتاب حریز بن عبد الله گرفته است. از کتاب کافی گرفته است یا طریق به حریز را ذکر کرده است. ان الزام این نیست که حتما کسی که به آن طریق ذکر کرده است صاحب کتاب باشد و امثال اینها. خب شواهد این که ان شخصی که اول سند واقع است یا شخصی که طریق به او ذکر شده است الزاما صاحب کتابی نیست که از او اخذ شده است و این وصف کتب المشهوره علیه المعول و الیه المرجع در حقش صادق باشد یک سری شواهد را آقای خویی آورده اند که بعضی ها اصلا مشاهیر نیستند بعضی ها اصلا کتاب ندارند بعضی ها چیز ندارند مفصل ایشان آورده است و من آن را تکمیل کردم در برنامه سی دی برنامه درایه النور اولش درباره درایه یک قسمتی اش آنجا است در معرفی من لا یحضره الفقیه. یک بحثی این جا است در معرفی من لا یحضره الفقیه تحت عنوان مشیخه و توثیق عام. تحت این عنوان آن بحث ر آنجا آوردیم البته من آنجا بین این دو بحث کسی که اول سند هست و کسی که در مشیخه فقیه واقع است تفکیک نکردم خوب بود اینها تفکیک می شد بحث هایشان یکی است فرقی با هم ندارد ولی از هم تفکیک می کردیم این دو بحثی که مثل این بحثی که امروز تفکیک کردیم بهتر است چون بهر حال دو نکته دو تا وجه مختلف هستند. ولو استدلال واحد دارد. خب این به خصوص در مورد حالا در مورد خصوص مشیخه ممکن است شخصی بگوید اصلا اگر صاحب کتاب نباشد برای چه در مشیخه ذکر شده است و امثال اینها کأنّه همین که در مشیخه ذکر شده است نشانه یک نوع اهتمام و امثال اینها است این تصورات ناشی از این است که رابطه بین مشیخه و متن کتاب را اشخاص نشناختند. افراد زیادی در مشیخه هستند فقط یک روایت در فقیه دارند. یا دو روایت دارند. حالا من آمارش را دارم مجموع افرادی که در مشیخه واقع شده اند 393 عنوان هستند. که 9 عنوان آن تکراری است. 384 تا عنوان غیر تکراری ما داریم. از این 384 عنوان غیر تکراری که در مشیخه فقیه وارد شده است 154 یا 155 عنوانش یک تک روایتی است. یک مورد دیگر هم من ضمیمه کردم که آن هم در واقع تک روایتی است آن توضیح دادم آنجا. دو روایتی هم 58 یا 59 عنوان است. روی هم رفته مجموعا چیزی حدود 214 عنوان یک یا دو روایتی داریم. یعنی بیش از نیمی از عناوینی که در مشیخه واقع هستند یا یک یا دو روایت دارند. این جور نیست که مشیخه فقیه نشانگر این است که این راوی راوی معروف و مشهوری است نه ممکن است به خاطر یک روایت دو روایت در مشیخه نامش آورده شده باشد. بنابراین این نشانه چیزی نیست حالا شواهد مختلفش را عرض می کنم هم در معجم رجال بحث خوبی دارد هم یک مقداری کامل ترش را ما در همان مقدمه درایه النور آوردیم. این یک مقدمه که هر کسی که اول سند فقیه است یا در مشیخه به او طریق ذکر شده است الزاما صاحب کتاب مشهور که علیه المعول و الیه المرجع ای که شیخ صدوق از او اخذ کرده است نیست. یک نکته دیگری هم روی مبانی آقای خویی می شود اضافه کرد که آن این است که فوقش این است که شما می گویید که به راویات این شخص عمل شده است. عمل به روایت دلیل بر وثاقت راوی نیست. ممکن است به خاطر قرائن خارجیه باشد. ما این را ناتمام میدانیم چون عرض کردم یک کتاب یک نفر را اگر به آن عمل کنند خودش نشانگر این است که ان را ثقه می دانستند. یک موقعی یک روایت است خب آن دو روایت است مقدار کمی است او نه دلیل بر این نیست که او را ثقه می دانستند ولی اگر کتاب شخص معتمد باشد مرجع باشد آن معنایش وثاقت یک راوی است. نمی شود یک راوی خودش ثقه نباشد ولی کل منقولات کتابش مورد اعتماد باشد.

سؤال:

پاسخ: نه کتاب هر چه کم حجم هم باشد پنجاه تا صد تا روایت دارد دیگر. کم حجمش چقدر است کمتر از آنها که نیست. به خصوصا کتب مشهوره علیه المعول کتاب مشهوری که علیه المعول اصلا محور کتب این چیز باشد اینها نمی شود خب عرض کنم خدمت وجود شما و منهنا حالا یک نکته ای را ضمیمه کنم در مسائل عزیه محقق حلّی در یک جایی ایشان تعبیر می کند که شیخ طوسی سکونی و کثیرا ما حکم کرده است به وثاقت سکونی و عمار و من ما سلهما من الثقاه. خب در مورد سکونی این که شیخ طوسی او را توثیق کرده است یک عبارتی در عده هست که ما آن را مفصل بحث کردیم که از آن وثاقت در می آید خب آن بحثی نیست. در مورد عمار و من ما سلهما من الثقاه کجا شیخ طوسی تصریحکرده است که عمار ساباطی و اینها ثقه هستند آقای استادی در حاشیه این کتاب آقای استادی چاپ کرده است گفته است که غیر از عده پیدا نکردیم.

سؤال:

پاسخ: در فهرست هم نیست. آن که من می خواستم عرض کنم همین است. محقق حلی از این که له کتابٌ معتمد وثاقت را در آورده است. می گوید معتمد بودن کتاب یعنی این که راوی صاحب کتاب موثق است. له کتابٌ آن من ما صلهما هم اشاره به همین است. موارد مکرری در فهرست شیخ در مورد اشخاص گفته است الا ان له اصلا معتمدا کتابا معتمدا به معتمد بودن اصل و کتاب و مصنّف و امثال اینها اشاره کرده است

سؤال:

پاسخ: بحث حجّیّت و عدم حجّیّتش را کار ندارم. حالا این که یعنی در واقع ایشان می گوید بین لازمه عرفی شهادت به معتمد بودن شهادت به وثاقت است. مدلول التزامی شهادت به معتمد بودن شهادت به وثاقت است. حالا بحث های چیز را نمی خواهم بگویم حجت است یا نیست امثال اینها. خب این است که بنابراین این اشکال دومی که روی مبانی آقای خویی ممکن است

یادم نیست اینجا آقای خویی این اشکال را طرح می کنند یا نمی کنند اگر هم یک همچین اشکالی را که معمولا در این جور موارد طرح می کنند را مطرح کنیم ما نه این اشکال را درست نمی دانیم ولی صغرویا مطلب آقای خویی درست است و مطلب اولش تمام است. خب این این مطلب. حالا در مورد اینکه طریق داشتن صدوق به یک شخصی آیا دلیل بر وثاقت است یک اشاره ای به چیز تاریخی اش عرض کنم مرحوم وحید بهبهانی در مقدمه منهج المقال و در حواشی ای که بر منهج المقال دارد که معروف به تعلیق است در تعلیقش ایشان مکرر اشاره می کند که دایی من فلان راوی را ممدوح دانسته است به خاطر این که صدوق طریق دارد. گاهی اوقات الظاهر تعبیر کرده است گاهی اوقات لعله تعبیر کرده است امثال اینها. این که صدوق به یک راوی طریق داشتن را می گوید به عقیده

دایی مرحوم وحید مجلسی ثانی است. مجلسی اول جد مادری مرحوم وحید است. البته جد بالا. جد مادری مرحوم وحید بهبهانی است جدی تعبیر می کند از مجلسی اول از مجلسی دوم خالی تعبیر می کند و مرادش عبارت های مرحوم مجلسی در وجیزه است. در وجیزه فی الرجال مرحوم مجلسی خیلی وقت ها در مورد روات می گوید حسنٌ یا ممدوحٌ امثال اینها. این این که می گوید لأن الصدوق طریقا الیه این طریق را مرحوم وحید بهبهانی آورده است. چون وجیزه اصلا استدلال ندارد. کلش فتواهای ایشان در مورد راویان هست که ممدوح حسنه امثال اینها. ایشان می گوید که این که ممدوح دانسته است در موارد خیلی مکرر من حالا آدرس هایش را ذکر نمی کنم و بگذارید حالا سریع ذکر می کنم و حالا سریع ذکر کنیم مثلا منهج المقال جلد 2 صفحه 288، 150، 393. جلد 3، صفحه 29، 68، 244، 283، جلد 4 صفحه 191، 218، 278 402 جلد 5 صفحه 33، 256، جلد 5 صفحه 414 جلد 6 صفحه 276، 304، 316، 366 و موارد دیگری که من حالا یادداشت کردم و در این موارد هست. خب مرحوم قاموس الرجال این مطلب را آورده است به ایشان اشکال کرده است به ایشان اشکال کرده است که مطلب درست نیست گفته است که اقول للصدوق طریق الی علی بن ابی حمزه الواقفی فلیقل بحسنه ایضا. شما علی بن ابی حمزه را که نمی توانید حسن بدانید. پیداست که این عرض کنم خدمت شما که صرف سند داشتن دلیل بر حسن نیست. البته این اشکال مرحوم تستری به ایشان وارد نیست. به دو جهت. اولا در خصوص علی بن ابی حمزه اشکال را به خصوص علی بن ابی حمزه منحصر بکنیم علی بن ابی حمزه را ما یک بحثی در بحث واقفه و اینها مطرح کردیم که اخذ از واقفه این هایی که واقفی شدند خیلی از اینها اخذش قبل از وقفشان بوده است. علی بن ابی حمزه زمان امام کاظم علیه السلام وکیل امام بوده است و مورد اعتماد بوده است و امثال اینها و اینها می تواند اخذش قبل از وقف باشد. و ان قلت که در طریق ما گفتیم علت این که اخذش قبل است این است که در واقع بین امامیه و و واقفه یک نقار شدیدی بوده است که بعد از وقف نمی رفتند از او اخذ کنند. بنابراین اینها قبل از وقف بوده است. ان قلت که این بحث را در ما نحن فیه نمی شود پیاده کرد چون علی بن ابی حمزه در طریقی که در مشیخه فقیه در مورد او ذکر کرده است احمد بن محمد بن ابی نصر واقع است و احمد بن ابی نصر خودش یک زمانی واقفی بوده است بنابراین ممکن است در آن زمان وقف اخذ کرده است. قلت که حالا ما نمی خواهیم بگوییم که حتما محمد بن ابی نصر قبل از وقف اخذ کرده است و این را تثبیت کنیم. بحث ما این است که مرحوم مجلسی ای که حکم به وثاقت کرده است ممکن است تصورش این باشد که اینها قبل از وقف اخذ می کردند. توجه به این نکته که احمد بن محمد بن ابی نصر یک زمان واقفی بوده است و بنابراین ممکن است بعد از وقف نه اینها می گوید احمد بن محمد بن ابی نصر جزو ثقات است بنابراین بعد از وقف اخذ نمی کنند و این که ما خودمان عقیده مان چیست خیلی مهم نیست همین مقدار که احتمال دهیم که مرحوم مجلسی این حکم به توثیقی که کرده است به این جهت است این مقدار کافی است برای این که دفع اشکال از مرحوم مجلسی بشود. حالا صرف نظر از این که ایا واقعا در مورد احمد بن محمد بن ابی نصر هم می شود گفت که اینها قبل از وقف بوده است یا نبوده است که آنها یک ان قلت و قلت هایی دارد که نمی خواهم واردش شوم. بنابراین اگر بحث را به خصوص علی بن ابی حمزه متوقف کنیم این که اصلا علی بن ابی حمزه را ما روایات اصحاب از او را صحیحه می دانیم چون می گوییم قبل از وقف اخذ شده است اصلا نه

بنابراین نسبت به خصوص علی بن ابی حمزه اشکال یک مقداری دفعش ساده است ولی ممکن است ما اشکال را یک مقداری عام تر کنیم. بحث را به خصوص علی بن ابی حمزه اختصاص ندهیم. یک کسانی اینجا هستند مثل حسن بن علی بن ابی حمزه که در طریق مشیخه واقع هستند. زیاد بن مروان قندیل. حسن بن علی بن ابی حمزه اصلا سابقه صحت مذهب در موردش معهود نیست. علی بن ابی حمزه پدر خب یک زمانی واقفی بوده است بعد امامی بوده است بعدا واقفی شده است. صحیح المذهب بوده است بعد مذهبش فاسد شده است. ولی در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه این حرف ها مطرح نیست. همچنین زیاد بن مروان قندی این زیاد بن مروان قندی ولو واقفی بوده است و قبلا هم صحیح المذهب بوده است ولی نقلی که در فقیه از او هست به قرینه راوی هایی که دارد مال بعد از وقف است. حالا توضیح این تقریب دوم و پاسخش را انشاء الله فردا عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد